

شرح و تفسیر دو رساله عرفانی

سوانح العشاق شیخ احمد غزالی

لمعات شیخ فخرالدین عراقی



به کوشش:

دکتر علی محمد صابری

استاد یازدانشگاه فرهنگیان



شرح و تفسیر دو رسالہ عرفانی

سرشناسه	صابری، علی محمد،
عنوان و نام پدیدآور	شرح و تفسیر دو رساله عرفانی / به کوشش علی محمد صابری.
مشخصات نشر	تهران: نشر علم، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	۲۸۸ص.
شابک	۹۷۸-۶۲۲-۲۴۶-۲۹۷-۰۰
فهرست‌نویسی	فیبا
موضوع	عرفان -- متون قدیمی تا قرن ۱۴ Mysticism -- Early works to 20th century
موضوع	غزالی، احمد بن محمد، - ۵۲۰ق. . سوانح العشاق - نقد و تفسیر
موضوع	عراقی، ابراهیم بن بزرگمهر، ۴۱۰ - ۶۸۸ق. لمعات -- نقد و تفسیر
موضوع	عشق (عرفان)
شناسه افزوده	غزالی، احمد بن محمد، - ۵۲۰ق. . سوانح العشاق . شرح
شناسه افزوده	عراقی، ابراهیم بن بزرگمهر، ۴۱۰ - ۶۸۸ق. لمعات. شرح
رده‌بندی کنگره	BPV/۲۸۲:
رده‌بندی دیویی	۲۹۷/۸۳:
شماره کتابشناسی ملی	۸۵۲۵۹۶۷

شرح و تفسیر دو رسالہ عرفانی

سوانح العشاق شیخ احمد غزالی
لمعات شیخ فخر الدین عراقی

به کوشش

دکتر علی محمد صابری

(استاد یار دانشگاه فرهنگیان)



شرح و تفسیر دو رسالہ عرفانی

دکتر علیمحمد صابری

چاپ اول: ۱۴۰۰

شمارگان: ۵۵۰ نسخه

لیتوگرافی: باختر

چاپ: آزاده

قطع: رقعی

صفحه آرای: محمد علی پور

شابک: ۰ - ۲۹۷ - ۲۴۶ - ۶۲۲ - ۹۷۸



حق چاپ محفوظ است.

تهران، خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین

خیابان شهدای ژاندارمری، بن بست گرانفر، پلاک ۴

تلفن: ۶۶۴۱۲۳۵۸ - ۲۱۰



Www.elmpub.com



info@elmpub.com



nashreelm

تقديم به همسر مؤمن و بامحبتم سرکار خانم اعظم دهقان

فهرست مطالب

۹	سوانح
۱۱	شرح حال مختصر
۱۲	معاصرین وی از عرفا و مشایخ
۱۲	از علماء و فقهاء
۱۲	از خلفاء
۱۲	از سلاطین و امراء
۱۳	شمه‌ای از فرمایشات وی
۱۳	شطری از کرامات وی
۱۱۱	لمعات
۱۱۶	مقدمه
۱۷۷	شرح رساله سوانح العشاق شیخ احمد غزالی
۱۸۶	عشق یا وجود؟
۱۹۰	حبّ و عشق
۱۹۴	نسبت روح و عشق
۱۹۶	صدور و تابش روح و عشق از آحد

۱۹۸	تبیین رابطه روح و عشق.....
۲۰۳	سفر عاشقانه، اتحاد عاشق و معشوق.....
۲۰۶	تقدّم روح بر عشق یا تقدّم عشق بر روح.....
۲۰۹	کرشمه معشوقی.....
۲۱۹	مراتب عشق و درجات وجودی آن در انسان.....
۲۲۴	نمایش و ظهور حسن در مرآت عاشق.....
۲۲۸	بلا و ملامت و ارتباطش با هستی.....
۲۳۳	معرفت و شناخت عاشق.....
۲۳۶	درجات شناخت عاشق.....
۲۴۲	چرا جایگاه معرفت قلب عاشق است؟.....
۲۴۷	رابطه علم و وحدت یا رابطه علم و عشق.....
۲۵۱	جفا و بلای عاشق، درد عشق.....
۲۵۴	تفاوت بلا و عذاب.....
۲۵۷	شرح رساله لمعات شیخ فخرالدین عراقی.....
۲۵۹	شرح حال شیخ فخرالدین عراقی.....
۲۶۱	خلاصه لمعات.....
۲۶۵	حسن.....
۲۶۷	تجلی.....
۲۷۰	اشتقاق.....
۲۷۳	قرب و بعد.....
۲۷۶	حجاب (انسان کامل تجلی اسماء و صفات الهی).....
۲۷۹	وحدت.....
۲۸۱	سریان.....
۲۸۳	یقین.....

سوانح

شیخ احمد غزالی طوسی^{طاب ثراه}

به کوشش: دکتر علیمحمد صابری

شرح حال مختصر

شیخ احمد غزالی. کنیه وی ابوالفتوح و نام شریفش احمد و فرزند محمد بن احمد الطوسی الغزالی (غزّال قریه‌ای از قراء طوس است). وی برادر کوچک حجة الاسلام ابی حامد محمد غزالی مشهور است. جنابش از فقهاء بزرگ و در ابتدای جوانی به نیابت برادرش ابی حامد در مدرسه نظامیه بغداد درس می‌گفت: تا وی را با شیخ ابوبکر نساج اتفاق ملاقات افتاد. دل سپرده وی شد و بر دست او توبه و تلقین یافته و تحت تربیت وی به کمال رسید تا به خلیفه الخلفانی و جانشینی مرشد خویش نائل آمد. جنابش را تألیفات و تحقیقات معتبره و رسائل بی نظیری است، من جمله: رساله سوانح و لباب الاحیاء و الذخیره فی علم البصیره و غیره.

وی در علوم ظاهری و کمالات باطنی و جمال صوری و سلاست بیان در عصر خود منفرد بود. پس از جناب شیخ ابوبکر نساج مدت سی سال اریکه ارشاد به وجود او مزین بوده است و بزرگانی چون شیخ ابوالفضل بغدادی و عین القضاة همدانی و شیخ ابونجیب الدین سهروردی و شیخ احمد بلخی و شمس الانمه رضی تربیت فرموده و اجازه ارشاد به آنان داده است. جنابش چنانکه گذشت سی سال در مسند ارشاد متمکن بود و در سنه پانصد و هفده خرقه تهی فرمود و امر ارشاد و هدایت خلق را به خلیفه الخلفاء و جانشین خود شیخ ابوالفضل بغدادی واگذار نموده است. مدفن حضرتش در قزوین و زیارتگاه اهل دل می‌باشد.

معاصرین وی از عرفا و مشایخ

- ۱- شیخ مجدود بن آدم مشهور به حکیم سنائی؛
- ۲- ابوالقاسم هبة الله بن عبدالوارث الشیرازی؛
- ۳- احمد بن علی معروف به ابن زهرالصوفی؛
- ۴- شیخ احمد جامی.

از علماء و فقهاء

- ۱- ابوحامد محمد حجة الاسلام برادر وی؛
- ۲- جلاله زمخشری؛
- ۳- جمال الدین ابواسحق الشیرازی؛
- ۴- حسین بن نصر بن محمد بن حسین بن قاسم بن خمیس مشهور به ابن خمیس.

از خلفاء

- ۱- المستظهر بالله
- ۲- المسترشد بالله عباسی
- ۳- المستعلی بالله
- ۴- الأمر باحکام الله فاطمی اسمعیلی.

از سلاطین و امراء

- ۱- رکن الدین برکیارق بن ملکشاه؛
- ۲- ابوشجاع محمد بن ملکشاه سلجوقی؛
- ۳- مسعود بن ابراهیم غزنوی؛
- ۴- ارسلان شاه بن مسعود غزنوی.

شمه‌ای از فرمایشات وی

در یکی از فصول رساله سوانح می‌فرماید که معشوق در همه حال معشوق است پس استغناء صفت اوست، و عاشق در هر حال عاشق است و افتقار صفت اوست و عاشق را همیشه معشوق دریابد پس افتقار همیشه صفت اوست، و معشوق را هیچ چیز در نمی‌یابد که خود را دارد و لاجرم صفت او استغناء باشد. و نیز در سوانح فرماید: عاشق را در ابتدا بانگ و خروش و زاری‌ها باشد که سوز عشق ولایت تام نگرفته است، چون کار به کمال رسید ولایت بگیرد، حدیث زاری در باقی شود که آلودگی به پالودگی بدل یافته. و نیز گفته است که اگر چه عاشق دوست او را دوست گیرد و دشمن او را دشمن، چون کار به کمال رسید عکس شود از غیرت، دوست او را دشمن گیرد و دشمن او را دوست، بر نامش او را غیرت بود فضلاً منه.

شطری از کرامات وی

روزی یکی از وی حال برادرش حجة الاسلام را پرسید: فرمود: وی در خون است. سائل در طلب حجة الاسلام بیرون آمده، وی را در مسجد یافت. از گفته شیخ احمد در تعجب ماند. قضیه را با حجة الاسلام در میان نهاد که برادرت سراغ شما را در خون داد. حجة الاسلام گفت: شیخ درست گفته که من در مسئله‌ای از مسائل استحاضه فکر می‌کردم و همه وجود من مستغرق خون بود، برادرم به نور ولایت آن را مشاهده نموده است، و هم گویند برادرش حجة الاسلام غزالی وقتی به طریق عتاب به آن جناب گفت: اصناف عباد از اقصی بلاد برای درک نمازی در خلف دعاگو به این دیار می‌آیند و آن را ذخیره اخروی می‌شمارند، چون است که تو با وجود سیمت برادری و قرب جوار، نمازی در پشت سر من نمی‌گزاری، این رفتار از اهل سلوک بعید است، شیخ گفت: اگر شما به امامت جماعت که قیام می‌نمائید در اقامه صلوة بذل جهد کنید، من هرگز روی از متابعت و اقتدا نییچم. آنگاه در خدمت حجة الاسلام به مسجد رفت تا هنگام نماز رسید و حجة الاسلام به امامت جماعت مشغول شد. شیخ نیز اقتدا به وی نمر و ای در بین نماز مسجد را ترک گفته بیرون آمده و با اصحاب خود

نماز را اعاده کرد. چون حجة الاسلام از نماز فارغ و از مسجد خارج شد، شیخ را ملاقات کرده عتاب آغازید که چرا نماز را شکستی و از مسجد خارج شدی؟ شیخ گفت: ما به مقتضای شرط خود عمل کردیم، تا حضرت حجة الاسلام در نماز بودند شرایط اقتدا به جای آوردیم وقتی که رفتند آستر خود را آب دهند ما بی امام ماندیم و نتوانستیم نماز تمام کنیم! حجة الاسلام را وقت خوشی دست داد و گفت: سبحان الله، خداوند را بندگان باشد که جواسیس قلوبند، برادرم راست می گوید که در انشای نماز به خاطرم گذشت که امروز آیا استرم را آب داده اند. گویند پس از آن حجة الاسلام را رغبت سلوک پیدا شد.

نقل از کتاب رهبران طریقت و عرفان
نگارش حاج میرزا محمدباقر سلطانی گنابادی،
انتشارات حقیقت؛ تهران، چاپ پنجم، ۱۳۸۳.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلوة على سيدنا محمد و آله اجمعين.

این حروف مشتمل است بر فصولی چند که به معانی عشق تعلق دارد. اگر چه حدیث عشق در حروف و در کلمه نگنجد، زیرا که آن معانی ابکار^۱ است که دست حیظه حروف بر دامن خدر^۲ آن ابکار نرسد. و اگر چه ما را کار آن است که ابکار معانی را به ذکور حروف دهیم در خلوات الکلام، ولیکن عبارات در این حدیث اشارت است به معانی متفاوت پس نکره و آن نکره در حق کسی که ذوقش نبود. و از این دو حدیث اصل شکافد: یکی اشارت عبارت و دیگری عبارت اشارت. و بدل حروف حدود السیف بود، اما جز به بصیرت باطن نتوان دید، و اگر در جمله این فصول چیزی رود که مفهوم نگردد از این معانی بود. و الله اعلم بالصواب.

دوستی عزیز که به نزدیک من به جای عزیزترین برادران است و مرا با او انس تمام بود، معروف به صابین الدین از من خواست که آنچه تو را فرا خاطر آید در حال در معنی عشق فصلی چند اثبات کنم تا به هر وقتی «مرا با او» انسی بود، و چون دست طلبم به دامن وصل نرسد بدان فصول تعلل کنم و به اثبات معانی آن ایات تمسکی می‌سازم. اجابت کردم او را و چند فصلی اثبات کردم قضای حق او را، چنانکه تعلق به هیچ جانب ندارد در حقایق عشق و احوال و اعراض عشق به شرط آنکه در او هیچ

۱. باکروه، دختران نرشیزه

۲. باکسر و رای مهمله: پرده برای دختران در گوشه خانه (فرهنگ آندراج).

حواله نبود نه به خالق و نه به مخلوق، تا او چون در ماند بدین فصول مراجعت کند، هر چند که گفته‌اند:

شعر

ولو داواک کل طیب انس
بغیر کلام لیلی ما شفاکا^۱

ولیکن:

إذا ما ظمنت الی ریقها
جعلت المدامة منه بدیلا^۲
واین المدامة من ریقها
ولکن اعلل قلبا علیلا^۳

قال الله تعالى: يحبهم و یحبونه

۱. دیوان المعانی از ابی هلال عسگری ج ۱ ص ۲۷۱ چاپ مصر (۱۳۵۲ هجری) اگر تمام طیبیان انسانها توراً به غیر از کلام لیلی مداوا کنند توراً شفا نمی‌دهد.
۲. اگر تشنه گردم بر آب دهانش بدل گیرم از باده ناب آن را
۳. کجا باده نان و آب دهانش و لکن تسلی دهم این ناتوان را

فصل ۱

بیت

با عشق روان شد از عدم مرکب ما
روشن ز شراب وصل دایم شب ما
زان می که حرام نیست در مذهب ما
تا روز عدم خشک نیابی لب ما
آتانی هواها قبل ان اعرف الهوی
فصادف قلباً فارغاً فتمکننا^۱

بیت

عشق از عدم از بهر من آمد به وجود
من بودم عشق را ز عالم مقصود
از تو نبرم تا نبرد بوی ز عود
روز و شب و سال و مه علیرغم حسود

چون روح از عدم به وجود آمد، بر سر حد وجود، عشق منتظر مرکب روح بود. در بدو وجود ندانم تا چه مزاج افتاد. اگر ذات روح آمد صفت ذات عشق آمد، خانه

۱. قبل از آنکه عشق را بشناسم عشق او مرا رسید پس با قلبی خالی برخورد و در آن متمکن شد...

خالی یافت جای بگرفت. و تفاوت در قبلة عشق عارضی است، اما حقیقت او از جهات منزّه است که او را روی در جهتی نمی باید داشت تا عشق بود. اما ندانم تا دست کسب وقت آب به کدام زمین برد. «آن نفس که رکابداری بر مرکب سلطان نشیند نه مرکب او بود، اما زیان ندارد». کلامنا اشاره. گاه خزفی یا خرزى به دست شاگرد نوآموز دهند تا استاد شود، گاه به تعبیه دُری ثمین و لؤلؤیی لالا به دست ناشناس او دهند که زهره ندارد دست معرفت استاد که آن را بیرماسد^۱ تا به سفتن چه رسد. چون بوقلمون وقت عجایب نیزنگ بر صحیفهٔ انفاس زند «می پیدا نبود که روش بر آب است لابل بر هوا که انفاس هوا است».

۱. برماسیدن: سودن دست بر چیزی برای شناختن (فرهنگ آندراج). لمس کند، دست بمالد.

فصل ۲

چون خانه خالی یابد و آینه صافی باشد صورت پیدا و ثابت گردد در هوای صفای روح. کمالش آن بود که اگر دیده اشراق روح خواهد که خود را بیند، پیکر معشوق یا نامش یا صفتش بیند. و این به وقت نگردد. وقت باشد که حجاب نظر او آید به خود و دیده اشراق او را فرو گیرد، تا به جای خود او بود و به جای خود او را بیند، اینجا بود که گوید:

بیت

از بس که دو دیده در خیالت دارم
در هر که نظر کنم تویی پندارم

زیرا که راهش به خود بر عشق است، تا بر عشق گذر نکند که کلی او را «فرا گرفته است» به خود نتواند رسید، و جلالت عشق، دیده را گذر ندهد، زیرا که مرد در عشق غیرت اغیار بود نه غیرت خود و او خود دور نتواند شد. چنانکه گفت:

بیت

خیال ترک من هر شب صفات ذات من گردد
هم از اوصاف من بر من هزاران دیده بان گردد

شعر

انا من اهوى ومن اهوى انا
نحن روحان حللنا بدنا^۱
نحن مذکنا على تعمد الهوى
يضرب الامثال فى الناس لنا^۲
ايها السائل عن قصتنا
لو تراه لم تفرّق بيننا^۳
فاذا ابصر ترى ابصرته
واذا ابصرته ابصرتنا^۴
نحن فى الآجان سيال اذا
ذهبته مهجته مت انا^۵

اشارت هم بدین معنی بود، ولیکن دور افتاد. در دوم مصراع کهنحن روحان حللنا بدنا اینجا قدم از یکی در دویی نهاده است. اول مصراع قریب تر است که: انا من اهوى و من اهوى انا. اینجا بود که این معنی درست آید که شاعر گفت:

بیت

گفتم صنما مگر که جانان منی
چون نیک نگه کردم خود جان منی
مرتد گردم گر توز من برگردی
ای جان و جهان تو کفرو ایمان منی

۱. من آنکسم که او مرا قصد کرده و کسی که مرا خواسته من هستم ما دو روحیم که به يك بدن حلول کرده ایم.

۲. ما از زمانی که بر پیمان عشق بودیم / مردمان در باره ما مثل می زدند.

۳. ای پرسنده از سر گذشت ما / هرگاه او را دیدی میان ما فرق مگذار

۴. پس زمانی که مرا دیدی او را دیده ای / و زمانی که او را دیدی ما را دیده ای

۵. ما در پایان عمر مثل هم هستیم / هرگاه جان او برود من مرده ام

اینجا که گفته است: «مرتد کردم گر تو ز من بر گردی» مگر می‌بایست گفتن: «بی جان کردم گر تو ز من برگردی» ولیکن چون گفتار شاعران است و در نظم و قافیه مانند. گفتار عاشقان دیگر است و گفتار شاعران دیگر. حدّ ایشان بیش از نظم و قافیه نیست «و حدّ عاشق جان دادن».

فصل ۳

گاه روح عشق را چون زمین بود تا شجرة العشق از او بروید، گاه چون ذات بود صفت را تا بدو قایم شود، گاه چون انباز بود در خانه تا در قیام او نیز نوبت نگاه دارد، گاه او ذات بود و روح صفت تا قیام روح بدو بود، اما این را کس فهم نکند که این از عالم اثبات دوم است که بعدالمحو بود و اهل اثبات قبل المحو را کژ نماید.

چون آب و گل مرا مصوّر کردند
جانم عرض و عشق تو جوهر کردند
تقدیر و قضا قلم چو تر می کردند
حسن تو و عشق من برابر کردند

گاه عشق آسمان بود و روح زمین، تا وقت چه اقتضا کند که چه بارد. گاه عشق تخم بود و روح زمین، تا خود چه روید. گاه گوهر کانی بود و روح کان، تا خود چه گوهر است و چه کان بود. گاه چون آفتاب بود در آسمان روح تا خود چون تابد، گاه شهاب بود در هوای روح تا خود چه سوزد، گاه زین بود بر مرکب روح تا که بر نشیند، گاه لگام بود بر سرکشی روح تا خود به کدام جانب گراید، گاه سلاسل قهر کرشمة معشوق بود در بند روح، گاه زهر ناب بود در قهر وقت روح، تا خود که را گزد و که را هلاک کند، چنانکه گفته است:

بیت

گفتم که ز من نهان مکن چهره خویش
تا بردارم ز حسن تو بهره خویش

گفتا که بترس بر دل و زهرة خویش
کاین فتنه عشق بر کشد دهره^۱ خویش

این همه نمایش وقت بود در تابش علم که حدّ او ساحل است و او را به لجة کار
اوراه نیست، اما جلالت عشق از حد وصف و بیان و ادراک علم دور است، چنانکه
گفته است:

بیت

عشق پوشیده است و هرگز کس ندیدستش عیان
لاف های بیهده تا کی زنند این عاشقان
هر کسی از پندار خود در عشق لافی می زند
عشق از پندار خالی وز چنین و از چنان

هستی دژه در هوا محسوس است و نیاقتش معلوم، اما هر دوه به تابش آفتاب گرو
است. چنانکه گفت:

بیت

خورشید تویی و دژه ما ایم
بی روی تو روی کی نمایم
تا کی ز نقاب چهره یک دم
از کوه برآی تا بر آییم

که نه همه دست نادادن از بزرگی و تعالی است، از لطافت هم بود و از فرط القرب
هم بود. نهایت علم به ساحل عشق است، اگر بر ساحل بود از او حدیثی نصیب وی

۱. بر وزن بهره، حربه ای است دسته دار. دسته اش از آهن و سرش مانند داس باشد و در غایت
تیزی بود و بیشتر مردم گیلان دارند و بدان درخت اندازند و بعضی گویند، دهره شمشیری است
کوچک و دو سر و سر آن مانند سر ستان باریک و تیز می باشد (برهان قاطع). حربه داس مانند یا
شمشیر دو دم

بود، و اگر قدم پیش نهد غرق شود، آنگه که یابد و که خبر دهد و غرقه شده را کجا
علم بود؟

بیت

حسن توفزون است ز بینایی من
راز تو برون است ز دانایی من
در عشق تو آن بهست تنهایی من
در وصف تو عجز است توانایی من

لا بل علم پروانه عشق است، علمش بیرون کار است. اندر او اول علم سوزد آنگاه
از او، خبر کی بیرون آرد؟